

## **Challenges and Opportunities of New Governance in Relation to the Islamic Republic (with an Emphasis on Authority and Democracy)**

Received: 2024/03/04

Accepted: 2024/05/11

Mohammad Reza Maleki Boroujeni\*

(214-237)

Researches on the subject of "governance" are expanding in the scientific space, but this subject has not yet found a clear literature. For this reason, this research tries to approach some important aspects of governance in its new meaning, so as to firstly create a correct understanding of them, and secondly, to clarify the relationship of the Islamic Republic of Iran with those aspects to some extent. The main question of this research is as follows: What challenges and opportunities do the fundamental features of the new governance create for the Islamic Republic system? Due to the scope of the aspects of governance, this research will only clarify the relationship of governance in the new sense with authority and democracy as two important aspects that have the most contact with the current political system of Iran, so that with a degree of self-awareness, we can understand governance in the field of political and Social life. This research has shown through analytical-descriptive method and with the help of reliable library documents and by introducing three rationalities as three types of governance that governance in the new sense is compatible with the third rationality. The findings of this research show that governance based on the third rationality challenges and opportunities such as greater participation of people in decision-making, increased productivity in the implementation of policies, increased socio-political legitimacy, lack of attention to Threats in the field of culture and fixed religious values create a severe limitation in policy-making related to transcendental values.

**Keywords :** Governance, Authority, Democracy, Rationality, Religious Rationality.

---

\* Researcher of Social Sciences, Research Institute of Social Studies and Culture of Resistance, Imam Sadiq Research Institute of Islamic Sciences , Qom, Iran, mreza.maleki@ut.ac.ir.



## چالش‌ها و فرصت‌های حکمرانی جدید در نسبت با جمهوری اسلامی (با تأکید بر اقتدار و دموکراسی)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۲

محمدرضا مالکی بروجنی\*

(۲۳۷-۲۱۴)

### چکیده

پژوهش‌های با موضوع «حکمرانی» در فضای دانشی در حال گسترش است اما هنوز این موضوع ادبیات روشنی نیافته است. به همین دلیل این پژوهش تلاش دارد به برخی وجوه مهم حکمرانی در معنای جدید آن نزدیک شود تا اولاً درک درستی از آنها ایجاد شود و ثانیاً نسبت جمهوری اسلامی ایران را با آن وجوه تاحدی روشن کند. سوال اصلی این پژوهش چنین است: وجوه اساسی حکمرانی جدید در نسبت با نظام جمهوری اسلامی چه چالش‌ها و فرصت‌هایی برای نظام جمهوری اسلامی ایجاد می‌کند؟ به دلیل وسعت وجوه حکمرانی، این پژوهش تنها نسبت حکمرانی در معنای جدید را با اقتدار و دموکراسی به عنوان دو وجه مهمی که بیشترین تماس را با نظام سیاسی کنونی ایران دارد روشن خواهد کرد تا با حدی از خودآگاهی بتوان از حکمرانی در عرصه حیات سیاسی-اجتماعی بهره جست. این پژوهش به روش تحلیلی-توصیفی و به کمک اسناد کتابخانه‌ای معتبر و با معرفی سه عقلانیت به عنوان سه سنخ از حکمرانی نشان داده است که حکمرانی در معنای جدید با عقلانیت سوم سازگار است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد حکمرانی مبتنی بر عقلانیت سوم چالش‌ها و فرصت‌هایی چون، سهم بیشتر مردم در تصمیم‌گیری، افزایش بهره‌وری در اجرای سیاست‌ها، افزایش مشروعیت اجتماعی-سیاسی، عدم توجه به تهدیدهای حوزه فرهنگ و ارزش‌های ثابت دینی، محدودیت شدید در سیاست‌گذاری ناظر به ارزش‌های متعالی را ایجاد می‌کند.

**واژگان کلیدی:** حکمرانی، اقتدار، دموکراسی، عقلانیت، عقلانیت دینی.

\* پژوهشگر گروه علوم اجتماعی، پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگ مقاومت، پژوهشگاه علوم اسلامی

امام صادق علیه السلام، قم، ایران، mreza.maleki@ut.ac.ir

## مقدمه

در مواجهه با برخی امور در زندگی، احساس می‌کنیم با پدیده‌ای جدید مواجه شده‌ایم که سابقه‌ای نداشته است. این عدم احساس نه لزوماً به معنای عدم وجود بلکه می‌تواند به دلیل عدم التفات به پدیده باشد. التفات به یک پدیده نیز زمانی رخ می‌دهد که در عرصه عمل دچار اختلال گردیم؛ کار پیش نرود و دچار آشفتگی شویم. این امر درباره پدیده‌های اجتماعی نیز صادق است.

تا وقتی در درک مفاهیم با چالشی روبرو نیستیم در یک وضعیت عادی قرار داریم. وضعیتی که همه چیز در جای خود استقرار یافته است. مشکل زمانی به وجود می‌آید که برخی از مفاهیم تلاش می‌کنند از بستر و جهانی دیگر به فهم مشترک و عمومی جهان ما راه یابند این امر مستلزم آن است که مفهوم پیشین در یک وضعیت متزلزل و تردیدآمیز قرار گرفته باشد؛ وضعیتی که یا به لحاظ ذهنی و یا به لحاظ عینی کارایی خود را از دست داده باشد. این وضعیت یک وضعیت پروبلماتیک<sup>۱</sup> است؛ وضعیتی که گسستی را نشان می‌دهد؛ گسست میان جهان عینی و جهان ذهنی؛ گسست میان آنچه می‌بینیم و آنچه می‌گوییم. وضعیتی که به ما هشدار می‌دهد وضعیت عینی در حال تغییر است و زبانی برای گفتگو پیرامون آن تأسیس نکرده‌ایم. احتمالاً مفاهیم دیگر قرار است وضعیت نابسامان ما را در واقعیت بسامان کنند.

مفاهیمی چون «حکمرانی<sup>۲</sup> جدید» یا «حکمرانی خوب» نیز مفاهیمی هستند که در بستر تولد خود معنادار هستند و اکنون در ایران به نقل محافل علمی مبدل شده‌اند. بهره‌بردن از این مفاهیم شاید گاهی از سر تفنن و یا از سر تقلید باشد؛ اما ناگزیر باید به این مفاهیم با دقت بیشتری پرداخت و نسبت انسان ایرانی-اسلامی و یا جمهوری اسلامی را با آن مفاهیم روشن کرد. مفاهیمی که در بستری دیگر معنادارست لزوماً برای ما معنادار نیست.

در بهره‌بردن از مفاهیمی که در بستر تاریخی دیگری متولد شده‌اند نباید شتاب‌زده عمل

---

1. Problematic.

2. Governance.

کرد. بلکه باید به این انسان تاریخی فرصت داد تا به این مفاهیم بیشتر بیندیشد، زوایای آن را بکاود، پیامدهای قابل پیش‌بینی آن را بشناسد و خود را برای آنها آماده کند؛ تعویق<sup>۱</sup>. کار نهاد علم این است که پدیده‌های مبهم را به اموری قابل فهم تبدیل کند. اما از احساس مسئله تا تعریف مسئله خلأی وجود دارد که فرصتی برای بازشناسی درست پدیده و تعریف آن را فراهم می‌آورد. اما تعویق زمانی اهمیت می‌یابد که نظام سیاسی برای کنش امکان‌هایی پیش‌رو دارد که نمی‌تواند بیش از آن به چیزی بیندیشد. در اینجا لازم است نظام سیاسی مسئله را به تعویق بیاندازد. این تعویق سبب «گسترش افق دید ما و سلطه فکری هرچه بیشتر بر جهان است» (مانهایم، ۱۳۹۲: ۲۵۳).

حکمرانی<sup>۲</sup> نیز از جمله همان مسائل و مفاهیم است. در اینجا تلاش نمی‌شود این مفهوم نو‌بازسازی و یا بازتعریف و حتی مورد نقد واقع شود بلکه آنچه باید از این متن انتظار داشته باشیم تنها بررسی برخی از جنبه‌های این مفهوم است. قاعداً جنبه‌ها و وجوهی از این مفهوم دارای اهمیت است که نسبتی با ما داشته باشد. دیگر وجوه این مفهوم شاید قابل بررسی عمیق هم باشد اما به دلیل نسبت ضعیفی که با ما دارد مورد توجه نیست. وقتی این مفهوم با وجوهی که با ما نسبت دارد بررسی گردد، این امکان را به ما می‌دهد که بتوانیم درباره این مفهوم به قضاوت منصفانه‌ای برسیم و دچار ارزیابی‌های شتابزده نشویم. این مواجهه فعالانه و متأملانه با مفاهیم سبب می‌شود در بهره‌بردن از ادبیات نظری آن دقت شود و حداقل از پیامدهای آن آگاه شد.

این پژوهش درصدد است به وجوه مهم حکمرانی جدید نزدیک شود و درک درستی از آنها بیابد و نسبت نظام اسلامی ایران را با آن وجوه تا حد امکان روشن کند. سوال اصلی این پژوهش چنین است: وجوه اساسی حکمرانی جدید در نسبت با نظام جمهوری اسلامی چه چالش‌ها و فرصت‌هایی برای نظام جمهوری اسلامی ایجاد می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش حکمرانی جدید به مثابه یک عقلانیت نوپدید تحلیل شده است تا بتوان نسبت آن را

---

1. postpone

2. governance

با برخی از وجوه مسئله‌گی ما روشن کند. به دلیل وسعت وجوه حکومت، این پژوهش نسبت حکمرانی در معنای جدید را تنها با اقتدار و دموکراسی به عنوان وجوه مهمی که بیشترین تماس را با نظام سیاسی کنونی ایران دارد روشن خواهد کرد تا با حدی از خودآگاهی بتوان از این مفهوم در عرصه حیات سیاسی-اجتماعی بهره جست.

در پیشینه موضوع حکمرانی کتاب‌های زیادی درباره توسعه مبتنی بر حکمرانی جدید نوشته شده است؛ کتاب‌هایی چون «حکمرانی خوب و توسعه»، «حکمرانی بد و فساد»، «در تکاپوی حکمرانی خوب». با این حال کتاب و مقالات اندکی در زبان فارسی وجود دارد که ماهیت حکمرانی را به موضوع پژوهش خود تبدیل کرده باشد کتاب مارک بور یکی از این معدود کتب است (خان محمدی و خداپرست، ۱۴۰۱). بیشتر آثار منتشر شده، حکمرانی در معنای جدید را به عنوان شیوه‌ای مطلوب از حکمرانی-مبتنی بر توسعه با مدل غربی- که باید با سرعت توسط همه جوامع پی گرفته شود، انگاشته‌اند؛ چیزی که در این پژوهش تلاش شده در مقابل آن مقاومت شود. بخش زیادی از کتب نگاشته شده در زمینه حکمرانی به «حکمرانی خوب» و «حکمرانی شایسته» پرداخته‌اند و مملو از توصیه‌هایی هستند که قرار است راه توسعه با مدل غربی را برای ما نزدیک کند. دسته‌ای دیگر از کتب به حکمرانی در موضوعات مختلف پرداخته‌اند و کاملاً بخشی به حکمرانی نظر افکنده‌اند؛ مثل کتبی که در موضوعات «حکمرانی فناوری»، «حکمرانی هوش مصنوعی»، «حکمرانی حکمرانی دیجیتال»، «حکمرانی آب» و... نوشته شده است. این کتب بیشتر به تحلیل‌های چندرشته‌ای یا میان‌رشته‌ای مبتنی بر تجربه‌های مختلف در حل مسائل خاص پرداخته‌اند. برخی از کتب در موضوع حکمرانی به ایده‌پردازی در حکمرانی پرداخته‌اند کتبی که با عنوان‌هایی چون «حکمرانی علوی»، «حکمرانی متعالی» نگاشته شده‌اند. با این وجود هنوز جای کتب و مقالاتی که به نظرورزی انتقادانه در عقلانیت حکمرانی جدید پردازد خالی است و از این منظر احساس خلا وجود دارد. کاری که این مقاله تلاش دارد گامی در آن جهت باشد.

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته است. با بررسی ادبیات موجود درباره حکمرانی و تحلیل آن سعی شده است تا درک درستی از آن ارائه، سپس لوازم و

دلالت‌های آن در نسبت با جمهوری اسلامی استخراج و بیان شود. کشف لوازم و دلالت‌ها تنها بر پایه تحلیل عقلانی است و سعی شده که تا حد امکان دقت لازم در استخراج دلالت‌ها انجام شود و از لوازم بعید اجتناب گردد.

## ۱. چارچوب نظری؛ حکمرانی به عنوان سنخ از عقلانیت

### ۱-۱. معنای عام حکمرانی

مفهوم «حکمرانی» در یونان باستان، معادل واژه (kubernân) بوده است که به معنای هدایت‌کننده<sup>۱</sup> کشتی یا گاری اشاره داشت، اما افلاطون قبلاً آن را به صورت استعاری برای اشاره به هدایت انسان‌ها استفاده می‌کرد. فعل لاتین (gubernare) هم معنای کلمه یونانی است (Hufty, 2012: 167). در نیمه‌های قرن چهاردهم<sup>۲</sup> نقاشی ایتالیایی به نام لورنزتی<sup>۳</sup> نقاشی‌هایی با نام «حکومت خوب و بد»<sup>۴</sup> کشید. او در این نقاشی‌ها تلاش کرده است تضاد میان حکومت خوب و بد را به نمایش گذارد. در یک نقاشی مردم شاد و خوشحال هستند؛ زمین‌ها سرسبز و مردها در حال کار کشاورزی و تجارت و زنان در حال شادی، ساختمان‌ها زیبا و بلند و همه چیز منظم و به‌قاعده است. نقاشی دیگر اما در تضاد با این نقاشی زمین‌های بایر را نشان می‌دهد که هیچ کار و کوششی در آنها انجام نمی‌شود و پادشاهی که مملو از رذیلت‌های انسانی اعم از بخل، خیانت و ظلم است.<sup>۵</sup>

پیش از دهه هشتاد دو مفهوم حکومت کردن (government) و حکمرانی کردن (governance) به یک معنا استفاده می‌شد؛ بعد از آن باینکه این مفهوم بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت، مفهومی مبهم با تفسیرهای متعدد بود. باین‌حال در یک تعریف بسیار عام حکمرانی کردن به معنای «کنش و یا رفتار حکومتی؛ اداره یا کارکرد حکومتی<sup>۶</sup>» مورد

1. steering

2. In 1338

3. Ambrogio Lorenzetti (1290-1348)

4. Good and bad government

5. این نقاشی‌ها در اینترنت قابل جستجو و مشاهده هستند.

6. Act or manner of governing; office or function of governing.

استفاده بود (Kjaer, 2004: 2). با این حال رفتار حکومتی رفتاری است که یک پشتوانه عقلانی دارد یا برای آن ساخته شده است؛ یعنی فارغ از درست یا غلط بودن دارای توجیهی است که آن را قابل باور کرده است. پس می‌توان برای حکمرانی یک معنای عامی در نظر گرفت که انواع تعاریف در کثرتشان را دربرگیرد. بر این مبنا حکمرانی یک معنای عام دارد؛ سنخ عقلانیت در کردارهای<sup>۱</sup> حکومتی (فوکو، ۱۳۹۷: ۱۰). با این تلقی عام از حکمرانی شیوه‌های مختلفی از نسبت یافتن حاکمیت با امور مختلف حکمرانی تلقی می‌گردد. این معنای بسیار عام از حکمرانی را می‌توان در تمام دوره‌های تاریخی جستجو کرد. با بررسی کردارهای حاکمیت و یافتن قالب‌ها و فرم‌هایی که حاکمیت نسبت امور را با آنها تعیین می‌بخشد، عقلانیت‌های مختلفی خواهیم داشت که هرکدام سنخی از حکمرانی را نمودار می‌سازد. با این تلقی می‌توان حکمرانی را در معنای عامی فهمید که مختص به یک دوره خاص تاریخی و یک عقلانیت خاص نیست؛ بلکه حکمرانی در این تلقی وضعیت ویژه‌ای است که سبب ایجاد نوعی نسبت میان حکومت، اشیاء و انسان‌ها می‌گردد. حال با این تلقی می‌توان به این سوال پاسخ داد که عقلانیت در کردارهای حکومتی را چه چیزی ایجاد می‌کند. به تعبیر دیگر شرایط به ظهور رسیدن سنخ خاصی از عقلانیت در کردارهای حکومتی چیست؟

در این نقطه ناچار باید در ایده‌ای توقف کرد که عقلانیت خاصی را حکم فرما می‌کند. مصلحت عمومی، سعادت و شقاوت، سود و رفاه و حتی دین می‌تواند از جمله آن اموری باشد که حاکمیت کردارهای خود را با آن مشروعیت‌بخشی می‌کند و از مجرای آن می‌تواند قائل به نوعی از عقلانیت حاکم بر کردارهای حاکمیتی شد. به‌عنوان مثال استعاره راع و رعیت<sup>۲</sup>، نشان از سنخ خاصی از عقلانیت است که نسبت حاکم و مردم را همچون پدر و فرزند یا چوپان و رمه توصیف می‌کند یا ساکن‌دار و پاروزن (در وجه مقابل ساکن‌دار) نیز استعاره‌ای برای سنخ خاصی از عقلانیت است. این سنخ از عقلانیت سعی دارد حاکمیت را

---

1. practice

۲. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ...» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۲: ۳۸).

در جایگاه مرشد و هدایت‌گر مردم قرار دهد. به‌عنوان مثالی دیگر حکمرانی لیبرال (ایده لیبرالیسم) نوعی جدیدی از حکمرانی را رقم می‌زند در این عقلانیت استعاره «بگذار سگان خوابیده باشند» حاکم است. این سنخ از حکمرانی عقلانیتی است که توصیه به عدم مداخله دولت در امور می‌کند سگان (سازوکارهای قدرت دولت) باید خوابیده باشند. با این تلقی می‌توان از این امر سخن گفت که حکمرانی به معنای سنخ خاصی از عقلانیت چه نسبتی با آنچه اکنون به‌عنوان «حکمرانی جدید»، «حکمرانی خوب» و امثال این عبارت‌های باب شده است، دارد. بنابراین باید مقایسه‌ای میان عقلانیت مدرن و عقلانیت پست‌مدرن داشته باشیم.

## ۲-۱. حکمرانی و سه سنخ عقلانیت موجود در جهان

وبر در کتاب اقتصاد و جامعه چهار کنش برای انسان معرفی می‌کند: کنش عقلانی هدفمند<sup>۱</sup> که شامل گرایش به مجموعه‌ای از اهداف مشخص فردی است و رفتار عوامل بیرونی و افراد دیگر پیش‌بینی می‌شود؛ کنش عقلانی ارزشی<sup>۲</sup> شامل باور به ارزش رفتار اخلاقی، زیبایی‌شناختی و مذهبی است که فارغ از هرگونه چشم‌اندازی برای توفیق بیرونی است و فقط به خاطر خودش وجود دارد؛ کنش عاطفی ناشی از تمایلات خاص و وضعیت احساسی شخص است؛ کنش سنتی ناشی از گرایش به سنت است که از طریق عادات طولانی مدت ایجاد می‌شود. از منظر وبر دو سنخ کنش عقلانی بیشتر وجود ندارد؛ کنش عقلانی معطوف به هدف و معطوف به ارزش. او در ادامه به این نکته مهم اشاره می‌کند که فرق کنش هدفمند و کنش ارزشی در انتخاب ابزار است. در کنش هدفمند است که ابزار اهمیت دارد اما در کنش ارزشی ابزار اهمیت ندارد؛ بلکه صرف تحقق ارزش اهمیت دارد (وبر، ۱۳۹۴: ۵۳-۵۴).

وبر با برشمردن این چهار سنخ از عقلانیت سعی دارد انواع کنش‌های انسانی را صورت‌بندی کند. این کنش‌ها صورت‌های نابی (سنخ‌های ایده‌آلی) هستند که می‌توان باقی

---

1. zweckrational

2. wertrational



کنش‌ها را براساس آنها توضیح داد. «عقلانیت اداری» متناسب با این عقلانیت یک منطق حکمرانی است که با دستگاه بوروکراتیک و متخصص دولت‌ها مرتبط است. در مفهوم کلاسیک وبری، حل مسئله در یک سازمان سلسله مراتبی صورت می‌گیرد که تمایل دارد مسائل پیچیده را جدا کرده و به دست متخصصان بسپارد. ظرفیت حل مسئله به کارشناسان، کارمندان دولت و بوروکرات‌هایی واگذار می‌شود که اعتقاد بر این است که اطلاعات، بینش و دانش لازم برای تبدیل اراده سیاسی به عمل را دارند. با روشن شدن ایرادات عقلانیت اداری و اینکه نمی‌تواند در درازمدت با مشکلات حاکمیتی مقابله کند، عقلانیت جدیدی جایگزین عقلانیت قبلی شد.

«عقلانیت بازار» عقلانیت جدید حکمرانی مبتنی بر نگرش اقتصادی را رقم زد. این عقلانیت مبتنی بر بازار به شدت در مورد مداخلات و مدیریت متمرکز جدا از ایجاد قوانین اساسی بازارها و حقوق مالکیت، تردید دارند. عقلانیت اقتصادی بر مکانیزم قیمت و تنظیم قراردادهای متکی است تا بازیگران با به حداکثر رساندن منافع شخصی خود به هزینه‌ها و منافع پاسخ دهند. بسته به هزینه‌ها یا منافع، رفتار آنها تغییر می‌کند. بسیاری از شیوه‌های حکمرانی، به‌عنوان مثال، کارمزدها، مالیات‌ها، هزینه‌ها و یارانه‌ها، بر این فرض استوارند که رفتار براساس ترجیحات اقتصادی هدایت می‌شود. این عقلانیت حکمرانی بیشتر با مکتب مدیریت دولتی نوین (NPM) تناسب دارد. مهمترین اشکال به این عقلانیت این بود که عقلانیت اقتصادی تنها زمانی کار می‌کند که موضوع حکمرانی قابل تقلیل به یک ارزش اقتصادی باشد، روشن است که بسیاری از ارزش‌ها قابل تقلیل به ارزش‌ها اقتصادی نیستند. به‌عنوان مثال کرامت انسانی، محیط زیست و... از این دست موارد چنین هستند.

«عقلانیت ارتباطی یا مشورتی» به عنوان جایگزین عقلانیت بازار، عقلانیتی است که به ارزش‌های انسانی بیش از پیش اهمیت می‌دهد. با ادبیات وبر می‌توان گفت اگرچه عقلانیت دولتی و بوروکراتیک و عقلانیت بازار را می‌توان عقلانیت معطوف به هدف شمرد اما عقلانیت ارتباطی و مشورتی ذیل عقلانیت معطوف به ارزش معنادارست. عقلانیت حکمرانی جدید، عقلانیت ارتباطی و یا عقلانیت مشورتی است که مشارکت، مشورت، پاسخ‌گویی، ارتباطات و مشارکت بازیگران متعدد در حل مشکلات و تصمیم‌گیری از

ارزش‌های اساسی آن است. در راستای عقلانیت اقتصادی، عقلانیت ارتباطی یا مشورتی به عنوان جایگزین بهتر و پاسخی به نارسایی‌های عقلانیت اداری و بوروکراسی تلقی می‌شود (Kronzell and Bäckstrand, 2010: 31-33). مک‌گویگان نیز به شیوه‌ای دیگر به این سه عقلانیت با عنوان گفتمان‌های سیاست‌فرهنگی اشاره کرده‌است؛ البته تأکید می‌کند که این سه گفتمان مختص امر فرهنگی نیستند (مک‌گویگان ۱۳۸۸: ۸۹-۹۵).

### ۱-۳. سنخ چهارم عقلانیت؛ عقلانیت الهی-دینی

سه سنخ عقلانیت دولت، بازار و ارتباطی به‌طور خلاصه تبیین شد و تا حدودی نشان داده شد که آنها بر چه اموری تمرکز دارند. جمهوری اسلامی ایران سنخ جدیدی از عقلانیت را برای حکمرانی بنیان نهاد. بعد از انقلاب با توجه به ارتكازی که از حکومت اسلامی متناسب با اقتصانات زمانه وجود داشت، جمهوری اسلامی معماری شد. معماری جمهوری اسلامی در قانون اساسی آن متجلی است و به‌تعبیر دیگر عقلانیت جمهوری اسلامی در قانون اساسی تجلی ایده‌آل دارد. چنانکه آیت‌الله خامنه‌ای علیه‌السلام درباره بنیان عقلانیت جمهوری اسلامی می‌فرماید: «عقلانیت بر پایه مبانی، اصول و باورهای اصیل شکل می‌گیرد» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ۱۷/۶/۹۰). از این بیان روشن است که مبانی و اصول کانون اصلی در عقلانیت انقلاب و جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر: «اصول انقلاب، اسلام است؛ قانون اساسی است؛ رهنمودهای امام است؛ وصیت‌نامه‌ی امام است؛ سیاست‌های کلی نظام است که در قانون اساسی معین شده است که این سیاست‌های کلی بایست تدوین بشود». (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ۲۰/۶/۱۳۸۸).

بنابراین روشن است که قانون اساسی تجلی عقلانیت جمهوری اسلامی است. با این بیان اگر کسی مدعی شود که واقعیت عینی اجتماعی و سیاسی کشور با قانون اساسی تطابق تام ندارد، پس نمی‌توان مدعی بود که عقلانیت جمهوری اسلامی همان عقلانیت قانون اساسی است، می‌توان در پاسخ دو جواب حلی و نقضی دارد. جواب نقضی این است که سه سنخ عقلانیت بیان شده نیز سنخ ایده‌آل چنانکه وبر نیز بیان کرده- هستند پس از این جهت فرقی میان عقلانیت‌ها نیست. جواب حلی این است که اگرچه قانون اساسی به

صورت تام محقق نشده است؛ باین حال می‌توان مدعی بود که تقریباً تمام بندهای قانون اساسی حداقل در مرتبه‌ای ضعیف محقق گشته است. با توجه به آنچه بیان شد عقلانیت جمهوری اسلامی متناسب با ابعاد بیان شده با استفاده از قانون اساسی قابل تبیین است. در نظام جمهوری اسلامی مطابق اصل دوم قانون اساسی، منبع اصلی اقتدار خداست که این امر بدان معناست که نظام جمهوری اسلامی نظامی است مبتنی بر ایمان به خدا و ایمان به اختصاص حاکمیت و تشریح او و لزوم تسلیم در برابر امر او؛ همچنین ایمان به وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان (نه وضع) قوانین. مطابق اصل چهارم قانون اساسی کلیه قوانین و مقررات مدنی، باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است. این اصل نشان می‌دهد که اقتدار دولت اقتداری مبتنی بر اصول ثابت دینی است.

مطابق اصل ششم، در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود. مطابق اصل هفتم طبق دستور قرآن کریم: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأُمْرِ»، شوراها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند. بنابراین تصمیم‌گیری به واسطه انتخابات به مردم سپرده شده است.

در نظام جمهوری اسلامی مطابق اصل سوم قانون اساسی دولت موظف است از امکانات خود برای مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی و ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیرضرور تلاش کند. این اصل اشاره به زمینه‌سازی حضور حداکثری مردم در عرصه‌ها دارد اما به عنوان مشارکت‌کننده نه تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز.

در اصل سوم قانون اساسی در بیان اهداف دولت آمده است که دولت موظف است محیط مناسب برای رشد فضائل اخلاقی براساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی را فراهم کند. این اصل نشان می‌دهد که اصول ثابت اخلاقی وجود دارند که منبعث از دین است و توافق جمعی در این امور معنا ندارد چراکه مبتنی بر فطرت دائمی انسان است.

مطابق اصل بیست و ششم احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. بنابراین اصل انجمن و نهادهای مردم نهاد می‌توانند در فعالیت‌ها مدنی و اجتماعی شرکت کنند البته در چارچوب بیان شده.

مطابق اصل دوم بند ششم، جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا. بنابراین آزادی در چارچوب دین برای انسان قرار داده شده است. مطابق اصل سوم بند هفتم، دولت موظف است امکانات خود را در جهت تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون به کار برد. مطابق اصل صد و پنجاه و دو قانون اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است.

مطابق اصل صد و پنجاه و چهار جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان (فراتر از رفاه و امنیت) در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.

## ۲. چالش‌ها و فرصت‌ها

باتوجه به ویژگی‌هایی که برای عقلانیت جدید بیان شد. چالش‌های مهمی در حکمرانی جدید ما را به رویارویی فرامی‌خواند. یکی از این چالش‌های مهم چنان که بیان شد در نسبت حکمرانی و حکومت خود را بروز می‌دهد. این رویارویی می‌تواند به شکل‌های مختلف باشد اما آنچه برای ما اهمیت دارد چالش اقتدار است که بیشترین بروز یک

حکومت است - چنانکه ویر بیان کرده است. گفتمان رقیب ما گفتمان غالب جهان امروز است و غلبه گفتمانی سبب شده است که ما نسبت به جامعه خود به واسطه ارتباطات گسترده گفتمان رقیب در موضع ضعف قرار گیریم. کاستن از اقتدار حکومت ممکن است چالش‌زا باشد و بررسی زوایای آن لازم می‌نماید. از سوی دیگر، دموکراسی و ارزش‌های آن کانون عقلانیت جدید قرار دارند. چنانکه والدو هم بیان کرده بود، دموکراسی بیش از هر چیز دیگر یک اخلاق است و این اخلاق نوپدید برای ما که برای خود اخلاقی اصیل قائل هستیم، چالشی جدید خواهد آفرید چنانکه آفریده است؛ و این چالش دیگر ما خواهد بود. همچنین امنیت به واسطه معنای موسعی که دارد در حکمرانی جدید می‌تواند ما را تحت تأثیر قرار دهد. شکل‌گیری حکمرانی جهانی مبدأ چالش امنیت خارجی برای ما خواهد شد. بنابراین سه چالش جدی که حکمرانی جدید برای ما خواهد آفرید عبارتند از: چالش اقتدار، دموکراسی و امنیت.

## ۲-۱. در نسبت با اقتدار

وبر در تمییزگذاری میان قدرت، اقتدار و سیادت<sup>۱</sup> (سلطه) می‌گوید:

«قدرت» عبارت است از امکان خواست و اراده یک فرد در روابط اجتماعی بدون توجه به منشأ این امکان و به‌رغم تفاوت دیگران... امکان ایجاد اطاعت بین یک عده معین برای یک فرمان به‌خصوص «سیادت» نام دارد... اعمال مشروع سیادت... «اقتدار»... نام دارد (وبر، ۱۳۹۴: ۹۰-۹۱).

بنابر آنچه از زبان وبر بیان شد میان قدرت و اقتدار تفاوت وجود دارد. اقتدار قدرتی است که چندین ویژگی دارد؛ اولاً امکان ایجاد اطاعت بین یک عده معین را دارد و ثانیاً دارای مشروعیت<sup>۲</sup> است. این شکل از اقتدار که بیان شده است، تعریفی ذات‌گرایانه<sup>۳</sup> از قدرت است. گویی قدرت ذاتی دارد که فرد می‌تواند آن را تصاحب کند.

---

1. herreschaft

2. legitimacy

3. Substantial

حکمرانی جدید اما شکل جدیدی از اقتدار را می‌آفریند این اقتدار دیگر یک اقتدار سلسله‌مراتبی نیست بلکه به لحاظ ماهیت با اقتدار سنتی فرق دارد. یکی از ویژگی‌های شکل جدید حکمرانی واگذاری اقتدار و اختیار حکومتی است. حکمرانی ظرفیت انجام کارهایی را شناسایی می‌کند که به قدرت حکومت برای فرمان دادن یا استفاده از اقتدارش وابسته نیست. ایده «حکمرانی بدون حکومت» ( Rosenau and Czempiel, 1992; ) در راستای این امر توسط محققان بریتانیایی و هلندی طرح شد، مبنی بر اینکه چالش‌های جدید بین‌المللی، ملی و محلی در حال تغییر ماهیت سیاست، ابزار کنش جمعی و عمل اداره هستند. در این وضعیت ذی‌نفعان قدرتمند و شهروندان عادی خواهان نقش‌های مهم‌تری در اعمال قدرت عمومی هستند. زبان حکمرانی به متخصصان و نظریه‌پردازان کمک می‌کند تا بازتاب‌های فکری پنهان را فراموش کنند و از الگوهای تفکر ضمنی خارج شوند تا در مورد حکمرانی تجدید نظر کنند.

بررسی اقتدار در حکمرانی بیش از پیش ایده حکومت را به عنوان یک اقتدار ذاتی به چالش می‌کشد. بنابراین حکمرانی تلاش می‌کند که این اقتدار تا حد امکان کاهش دهد. کاهش ایده اقتدار در حکمرانی با ایده حکمرانی بدون حکومت<sup>۱</sup> طرح شد. افرادی مثل رودز<sup>۲</sup>، روزناو<sup>۳</sup>، پیترز و پیر<sup>۴</sup> به این موضوع پرداخته‌اند. رودز و سورنسن و تورفینگ<sup>۵</sup> را می‌توان به عنوان نماینده ایده حکمرانی بدون حکومت در نظر گرفت. آنها بر شناسایی چالش‌های قوالب تثبیت‌شده حکمرانی کردن متمرکز شده‌اند. برای رودز حکمرانی بدون حکومت به صراحت برای اشاره به تغییر در فرآیندها و شیوه‌های حکمرانی استفاده می‌شود. این رویکرد نشان می‌دهد که حکمرانی متکی بر بازیگرانی از درون، بلکه فراتر از حکومت است و پیچیدگی‌های روابط بین سازمانی است که منجر به «سبک مدیریتی متمایز مبتنی

---

1. Governance without government

2. Rhods

3. Rosenau

4. B. Guy Peters and John Pierre

5. Eva Sorensen, Jacob Torfing

بر تسهیل، تطبیق و چانه‌زنی<sup>۱</sup>) می‌شود. سورنسن و تورفینگ ظهور شبکه‌هایی را بررسی می‌کنند که به نظر آن‌ها توسط تعامل پایدار و مذاکره‌شده بین بازیگران نسبتاً مستقل تشکیل شده‌اند. همه این نویسندگان، ضمن تأکید بر نقش شبکه‌های نسبتاً مستقل بازیگران مبتنی بر جامعه در تصمیم‌گیری جمعی، همچنان به نقش دولتی در هدایت یا ارائه چارچوب‌های فراحکومتی توسط نمایندگان سیاسی و مقامات دولتی اعتبار می‌دهند. از بسیاری جهات، ایده حکمرانی بدون حکومت برای مقاصد بلاغی توسط این نویسندگان به منظور تأکید بر شرایط تغییر یافته حکومت استفاده می‌شود.

تمام بررسی‌های عمده ادبیات حکمرانی موافق هستند که حکمرانی شامل شبکه‌هایی نیست که خودگردان، آزاد و خودایستا باشند، بلکه شبکه‌ای از سازمان‌ها هستند که توسط حکومت هدایت و راهبری می‌شوند. به‌طور خلاصه، تحلیلگران کمی وجود دارند که به طور جدی پیشنهاد می‌کنند که حکمرانی بدون حکومت قابل رخ دادن است، اما بین آنهایی که حکمرانی را از زاویه راهبری حکومت می‌بینند و کسانی که آن را به شکلی کمتر ساختاریافته می‌بینند، تفاوت وجود دارد؛ این دو دیدگاه بهتر است به‌عنوان دو رویه یک سکه دیده شوند تا در تضاد با یکدیگر (Chhotray et al, 2009: 46-47).

جدول ۱: سنخ‌شناسی ساده از حکومت و حکمرانی		
تعیین اهداف توسط حکومت	تعیین اهداف توسط جامعه	
انتخاب ابزار به‌وسیله حکومت	حکومت قوی	دوگانه <sup>۲</sup>
انتخاب ابزار به‌وسیله جامعه	دوگانه	حکمرانی قوی

سنخی از نوع‌شناسی حکمرانی بدون حکومت در جدول بالا آمده است. براساس این جدول در جایی که هم اهداف و هم ابزار به وسیله جامعه تعیین پیدا کنند، حکمرانی قوی خواهد بود و درست برعکس در جایی که هم اهداف و هم ابزار توسط حکومت تعیین پیدا کند حکومت قوی خواهد بود. بنابراین در اولی اقتدار به جامعه منتقل می‌شود و در دومی به حکومت.

1. facilitation, accommodation and bargaining

2. hybrid

عقلانیت بازار سبب تغییر در نگرش به اقتدار شد و با کاهش اقتدار بروکراتیک و قانونی مرکز ثقل اقتدار را در بازار و مبتنی بر انتخاب عمومی قرار داد. اقتدار جدید متناسب با عقلانیت سوم یعنی عقلانیت ارتباطی، مشورتی یا شبکه‌ای، سنخی از اقتدار را شکل می‌دهد که برابند کنش‌های جمعی است و تلاش دارد بیش از پیش اقتدار را به ارزش‌های جمعی و دموکراتیک بدهد. این سنخ اقتدار هویت خود را از اعتماد متقابل افراد جامعه اخذ می‌کند. در این سنخ از اقتدار قوانین هنوز هم همه را مقید می‌کند، اما آنها قوانینی هستند که افراد جامعه در ایجاد آنها نقش داشته‌اند. مسئولیت‌پذیری مشترک است و کسانی که بیشترین قدرت را دارند مسئولیت بیشتری را بر عهده دارند.

نکته مهم دیگر این است که اقتدار در حکمرانی به معنای کنترل نیست. در حکمرانی هیچ قانون نفوذناپذیری وجود ندارد؛ چراکه هیچ دانای کلی وجود ندارد. تمام حکمرانی یک عمل رهبری است، برای حرکت جامعه به سمت یک مسیر مطلوب. درحالی‌که حکومت می‌تواند فقط به معنای علاقه به حفظ صلح و نظم باشد، حکمرانی به معنای رهبری به سمت توسعه اجتماعی است.

باتوجه به آنچه درباره اقتدار بیان شد می‌توان گفت بهترین فرصت حکمرانی در معنای جدید «کاهش کنترل بر تصمیم‌ها توسط حکومت» است. قاعداً وقتی اقتدار از حکومت به مردم منتقل شود، کنترل دولتی بر تصمیم‌ها کم می‌گردد. بنابراین از این منظر به هر میزان اقتدار حکومتی کم گردد به همان میزان اقتدار مردمی افزایش می‌یابد. فرصت دیگری که از آنچه بیان شد استنتاج می‌شود «افزایش مشروعیت به تبع مشارکت در تصمیم‌گیری» است که این امر مسئولیت‌پذیری اجتماعی را نسبت اتخاذ تصمیم‌هایی که در آنها مشارکت دارد افزایش می‌دهد. فرصت دیگر «افزایش مشروعیت اجتماعی-سیاسی» است. با افزایش میزان مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها مشروعیت اجتماعی-سیاسی افزایش می‌یابد. مردم وقتی که اجرا شدن نظرات خود را در عرصه زندگی می‌بینند نسبتشان با حاکمیت قوی شده و حاکمیت را نماینده خود می‌دانند و از سوی دیگر شکاف میان قدرت و مردم به حداقل میزان ممکن خواهد رسید. از سوی دیگر آنچه در باب اقتدار بیان شد مستلزم برخی چالش‌هاست. «کاهش نظم و افزایش تنش‌های اجتماعی و سیاسی» از چالش‌هایی است که به دلیل تغییرات سریع



ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایجاد خواهد شد. حکومت اگر نتواند با تغییرات سریع ارزش‌ها همراهی کند ناخودآگاه نسبت به آنها مقاومت ایجاد کرده و به دلیل کاهش اقتدار حکومت جامعه ملتهب خواهد شد.

چالش دیگر «عدم پابندی به اصول ثابت (سکولاریسم)» است. براساس آنچه بیان شد کاسته شدن از اقتدار حاکمیت و افزایش اقتدار اجتماعی اصول ثابت اعم از اخلاقی، سیاسی و اجتماعی کمتر قابل دستیابی است و حاکمیت براساس حداقلی‌ترین اصول باید با جامعه مواجه شود. در این صورت حکومت نمی‌تواند هیچ بنیانی جز آزادی را به رسمیت بشناسد با این تلقی عملاً حکومت دینی به محاق می‌رود و فرهنگ سیاسی - اجتماعی به سکولاریسم تبدیل خواهد شد.

## ۲-۲. در نسبت با دموکراسی

برای اینکه نسبت ارزش‌های دموکراتیک و حکمرانی روشن شود مرور مقاله «توسعه نظریه اداره دموکراتیک»<sup>۱</sup> راه‌گشا خواهد بود. در این مقاله والدو در ابتدای این مقاله پرداختن جامعه علمی به اداره دموکراتیک را مناسب می‌داند و معتقد است این تلاش‌های اگر چه با محدودیت همراه است اما از آنجایی که با ایدئولوژی اخلاقی آنها سازگار است امری مطلوب است. والدو صراحتاً اعتقاد به ارزش‌های دموکراتیک را به عنوان یک اخلاق ابژکتیو گشته در جامعه غربی پذیرفته تلاش می‌کند با این ربط ارزشی به سراغ علم اداره برود. از منظر والدو اگر اداره واقعاً «هسته‌ی اصلی دولت مدرن» است، در این صورت یک نظریه دموکراسی در قرن بیستم باید مدیریت را در بر بگیرد (Waldo, 1952: 81).

والدو دموکراسی را به دو نگاه تقسیم می‌کند نگاه بر ساخت‌گرایان سخت‌گیر<sup>۲</sup> به دموکراسی و نگاه بر ساخت‌گرایان سست<sup>۳</sup> در نگاه سخت‌گیرانه دموکراسی نه بیش و کم یک نهاد نمایندگی است؛ اما معنایی که والدو از دموکراسی مدنظر دارد مجموعه‌ای از ارزش‌هاست و به عبارت دیگر یک اخلاق است (Ibid: 83-84).

---

1. Development of Theory of Democratic Administration

2. strict constructionists

3. loose constructionists

باتوسعه مدیریت خصوصی، مدیریت عمومی تضادهای خود را نمایان می‌کند. «مدیران دولتی» اولیه -وودرو ویلسون، فرانک گودنو و چارلز بیرد<sup>۱</sup>- دموکراسی را به عنوان معنا و اصل اصلی نظام سیاسی آمریکا پذیرفتند. باین حال، به طرز عجیبی، این افراد پایه‌های یک الگوی فکری را پایه‌ریزی کردند که بر اساس آن دموکراسی برای یک نسل، اصل سیاسی خارج از حوزه مورد علاقه حرفه‌ای در مدیریت دولتی بود. در واقع، دانشجویان بعدی نه تنها دموکراسی را خارج از حوزه علائق حرفه‌ای خود می‌دانستند، بلکه اغلب آن را با اصل اساسی خود، یعنی کارآمدی، در تضاد می‌دانستند. آنها مشتاقانه به دنبال پیشبرد دموکراسی با انکار ارتباط آن با فرآیند اداری بودند. اینجاست که سیاست از اداره جدا می‌شود و هرکدام راه خود را طی می‌کنند. اما دلیل آن واقعیتی است که در آمریکا وجود داشت؛ یعنی شرایط شدید بی‌سازمانی، بی‌نظمی، آماتوری و عدم صداقت که در آن زمان مشخصه دولت آمریکا بود. این پیشروان مدیریت دولتی تلاش کردند با این کار سیاست را به مرکز بسپراند و با اصلاح اداره مسائل را حل کنند. ویلسون در مقاله معروف مطالعه اداره جمله تاریخی را می‌گوید: استقلال حکومتی به این معنا نیست که حکومت در همه چیز دخالت کند او به اندازه کافی خودش کار دارد (Ibid: 86).

والدو معتقد است واقعیت مهم و حیاتی این است که هم مدیریت خصوصی و هم مدیریت دولتی معنای درستی از دموکراسی ارائه نکرده بودند. آنها به دلیل اصرارشان بر اینکه دموکراسی، هر چند خوب و مطلوب، چیزی حاشیه‌ای برای مدیریت است، به خطا رفتند. در هر حال تحولات مختلف پیشرفت‌های عمده نظریه اداره دموکراتیک را فراهم کرده است. از جمله افرادی که بر این نظر تأکید داشتند لویتان<sup>۲</sup> است. از منظر او ماهیت دستگاه رویه اداری به اندازه ماهیت اصول فلسفی حکومت، اگر مهمتر از آن نباشد، به همان اندازه مهم است. حکومت دموکراتیک به معنای دموکراسی در اداره و همچنین در قانون اساسی است. بسیار مهم است که دستگاه اداری ایجاد شده برای اجرای قانون با روح و ایدئولوژی

---

1. Woodrow Wilson, Frank Goodnow and Charles Beard

2. David M. Levitan

دموکراتیک آغشته باشد. لویتان در اینجا برخلاف وبر که ابزار را نسبت به هدف خنثی می‌کند نسبت هدف و ابزار را بسیار پررنگ می‌کند بنابراین دستیابی به هدف با هر ابزاری مورد قبول نیست. بنابراین بین تکنیک‌های اداری و محیط اجتماعی و سیاسی<sup>۱</sup> ارتباطی اجتناب‌ناپذیر وجود دارد (Levitan, 1943: 356-357) کینگزلی<sup>۲</sup> نیز امکان کارآمدی و عینیت علم اداره<sup>۳</sup> جدا از هدف را رد می‌کند (Kingsley and Caldwell, 1945: 88). جیمز برنهام<sup>۴</sup> و هوراس فرایز<sup>۵</sup> بدون تکیه بر مبانی مارکسیستی کینگزلی و براساس مبانی فلسفی متمایزی از انقلاب مدیریتی و همچنین توسعه اداره دموکراتیک یاد کردند. فرایز، شاگرد جان دیویی، اعتقاد دیویی را در تطابق روش علمی با ارزش‌ها و رویه‌های دموکراتیک بیان می‌کند و می‌نویسد، هدف علم پیش‌بینی نیست؛ بلکه کنترل یا «تغییر انضمامی»<sup>۶</sup> است. دو نویسنده تأثیرگذار تند اوردوی<sup>۷</sup> و مری پارکر فولت<sup>۸</sup> هستند. از منظر خانم فولت «ما باید با دموکراسی زندگی کنیم» شعار اصلی دولت جدید است. تقریباً بدون استثنا، او نهادهای سیاسی مرتبط با دموکراسی را در بهترین حالت ناشیانه، دسیسه‌های مکانیکی و در بدترین حالت کلاهبرداری و توهم، می‌داند. از منظر او احزاب، فدرالیسم، همه‌پرسی، حقوق طبیعی، رأی مردم و بسیاری موارد دیگر به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرند. جوهر دموکراسی در این جعل‌های مکانیکی نیست، بلکه در توسعه اهداف عمومی و شرکت در سازمان‌هایی است که همه در آن مشارکت دارند. به قول او: جوهر دموکراسی در نهادها نیست، حتی در «برادری» نیست بلکه در آن سازماندهی<sup>۹</sup> انسانهاست که به یقین، کاملترین، به ظهور ایده مشترک کمک می‌کند. دموکراسی تنها یک وظیفه دارد و آن آزادسازی روح خلاق

- 
1. administrative techniques and social and political environment
  2. J. Donald Kingsley
  3. objectivity of efficiency and the possibility of a science of administration
  4. James Burnham
  5. Horace S. Fries
  6. concrete transformation
  7. Ordway Tead
  8. Mary Parker Folett
  9. organizing

انسان<sup>۱</sup> است. این کار از طریق سازماندهی گروهی انجام می‌شود. این خط فکری است که تلاش دارد سیاست و اداره را به هم نزدیک کند.

والدو در نهایت یک جمله کلیدی دارد و آن این است که «تنها چیزی که می‌تواند اقتدار را در یک جامعه دموکراتیک مشروع گرداند، خود دموکراسی است». این مطلب والدو ارجاعی است مجدد به وبر که براساس مبانی او بروکراسی مطلوب‌ترین شکل ممکن برای اداره است؛ چراکه بروکراسی عقلانیت عامی است که ربط ارزشی آن عینیت یافته است. به بیان بهتر اقتدار بروکراتیک یک اقتدار دموکراتیک گشته است. اما در اکنون اقتدار بروکراتیک از عینیت خارج شده است به همین دلیل ربط ارزشی دیگری باید یافت که اقتداری جدید را مشروع و دموکراتیک گرداند. والدو متعرض چنین مدلی نشده است؛ چراکه اساساً به آن ایده مشترکی که بتواند اقتدار را مشروع گرداند دست نیافته است.

باتوجه به عقلانیت سه‌گانه‌ای که بیان شد؛ بازیابی دموکراسی در عقلانیت سوم یعنی عقلانیت ارتباطی یا مشورتی معنا می‌یابد که در آن باید به ارزش‌های دموکراتیک رجوع شود. این عقلانیت به دنبال آن است که بیش از پیش ترتیبات غیردموکراتیک را از بین ببرد و شناخت لازم را برای ارتباطات دموکراتیک فراهم آورد. این عقلانیت تلاش دارد تا جامعه مدنی و حوزه عمومی به محقق رفته را احیاء کند. جامعه مدنی یعنی فضای اجتماعی دارای آزادی و انسجام و حوزه عمومی به معنای فضایی است که در آن ارتباط تحریف نشده ممکن باشد (مک گوئیگان، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۷).

هابرماس با نظریه کنش ارتباطی در ایجاد عقلانیت جدیدی که حکمرانی نیز به آن مبتنا دارد نقش اساسی دارد. دموکراسی مشورتی تلاش دارد با بازخوانی ارزش‌های دموکراتیک این ارزش‌های به محقق رفته را احیا کند. هابرماس با پیشتازی در این عرصه دموکراسی مشورتی را طرح کرد. در اصل، هابرماس تلاشی نظام‌مند انجام می‌دهد تا زمینه‌های هنجاری دموکراسی مشورتی را در بنیان‌های عقلانی زبان قرار دهد. از دیدگاه هابرماس، هر بار ما درگیر تمرین همزیستی برای بدست آوردن درک متقابل<sup>۲</sup> می‌شویم، پیش‌بینی می‌کنیم

---

1. creative spirit of man

2. Verständigung

که قادر به دستیابی به توافق<sup>۱</sup> هستیم. به عبارت دیگر، توانایی ارتباطی ما برای درک یکدیگر، ما را با ظرفیت مشورتی برای رسیدن به توافق با یکدیگر مجهز می‌کند. بنابراین، کنش ارتباطی ظرفیت‌رهایی بخش قوی‌ای به ما در جهت شکل‌گیری اجماع<sup>۲</sup> می‌دهد (Susen, 2017: 43).

شیوه‌های دموکراتیک سازمان‌دهی اجتماعی نمی‌توانند از فرآیندهای معین عقلانی مشورت جمعی چشم‌پوشی کنند. تنها تا جایی که به طور جمعی در مورد سازمان‌دهی هدفمند و عادت‌سازی هنجاری جامعه به تدبیر می‌پردازیم، می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که سیر تاریخ توسط نیروی فرانگری<sup>۳</sup> مسئولیت‌پذیری مشترک هدایت می‌شود. هابرماس آگاهی بین‌الذهانی یا چرخش زبانی را هم‌نهاد چرخش مشورتی در واقعیت قرار داده است که با تغییر از یک موجودیت جمعی خودسرانه به یک نظم قوام‌یافته گفتمانی مشخص می‌شود، که نهادهای کلیدی آن از توانایی مشروعیت قابل توجهی برای تنظیم<sup>۴</sup> نقاط مرجع رفتاری و ایدئولوژیکی مشترک اعضای یک جامعه خاص برخوردارند.

بنابراین دموکراسی مشورتی سنخی از دموکراسی است که سعی دارد تقابل‌های اجتماعی را در همان بستر اجتماعی حل کند و به یک وحدت جمعی برساند؛ یک مدل گفتمانی یا مشورتی که جایگزین مدل قرارداد<sup>۵</sup> شود و در نتیجه، جامعه قانونی بودن خود را نه از طریق یک قرارداد اجتماعی، بلکه مبتنی بر آن تقوم می‌بخشد. بنابراین سنگ‌بنای هنجاری یک جامعه سازمان‌یافته دموکراتیک صرفاً تعهد رسمی آن به تولید و حمایت از روابط اجتماعی محدود قضایی نیست، بلکه، ظرفیت اساسی آن برای افزایش مشارکت فعال اعضای خود در فرآیندهای جمعی مشورت مبتنی بر اجماع است (Ibid: 44-45).

بنابر آنچه بیان شد این سنخ از حکمرانی فرصت « افزایش سهم مردم در تصمیم‌گیری،

- 
1. Einverständnisse
  2. Konsensbildung
  3. transperspectival
  4. regulate
  5. contract

مشارکت و نظارت» در حکومت را ایجاد خواهد کرد. حکمرانی تلاش می‌کند تصمیم‌گیری مردم را در امور به حداکثر رساند که در حقیقت این به معنای واسپاری قدرت اعمال مشروع در حداکثر شکل آن - با توجه به ابزارهای موجود - به مردم است. به عنوان مثال حتی نظارت نیز از دولت به مردم سپرده خواهد شد. به عنوان مثالی عینی خدمات عمومی به مردم سپرده می‌شود؛ سکوها می‌توانند به عنوان یک ابزار در این مسیر کمک کنند. به عنوان مثال عینی سکوهای تاکسی‌های اینترنتی یک نمونه از این واسپاری است که بخشی از حمل و نقل عمومی به مردم سپرده شده است. نظارت در درجه اول از طریق همین سکوها انجام می‌شود و نظارت دولت به نظارت بر سکوها یعنی کلان‌ترین حالت خود مثل تعارض منافع و امثالهم محدود می‌شود.

فرصت دیگر که ناشی از افزایش سهم مردم در حکومت است، «افزایش بهره‌وری در اجرای سیاست‌ها» است. اگر دولت از بار فعالیت‌های خود کم کند و بسیاری از فعالیت‌هایی را که امکان دارد به مردم واسپارد، به دلیل کم و سبک شدن وظایفی کلیدی دولت از جمله نظارت، تنظیم امور و... بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و مشارکت مردم در امور توان کشور را افزایش می‌دهد و طبعاً بهره‌وری بالاتر می‌رود. همچنین زمانی که مردم احساس کنند که خواست آنها در حال اجراست توان بیشتری برای انجام کارها صرف کرده و تلاش برای به ثمر رسیدن سیاست‌ها افزایش می‌یابد.

چالش «محدودیت شدید در سیاست‌گذاری ناظر به ارزش‌های متعالی» در توسعه همه جانبه دموکراسی در حکمرانی جدید وجود دارد. وقتی سیاست‌گذاری براساس خواست مردم و جامعه پیش رود. حاکمیت نمی‌تواند در عرصه‌های اخلاقی و دینی اقدام به سیاست‌گذاری کند مگر اینکه آن سیاست‌گذاری خواست مردم باشد. بنابراین اساساً رشد اخلاقی و معنوی در درجه اول مسئله و در درجه بعد عملاً ممکن نیست؛ چراکه دغدغه اصلی انسان‌ها در درجه اول رفاه است و این موضوع در عصر مدرن کاملاً روشن است چراکه مردم به‌طور مداوم به لحاظ رفاه خود را با کشورهای مرفه و پیشرفته اقتصادی مقایسه می‌کنند. غالب مردم ترجیح می‌دهند که رفاه مادیشان بیشتر شود تا از نظر اخلاقی و فرهنگی رشد کنند. بنابراین اغلب کشورهای لیبرال در این زمینه حداقل کنترل اخلاقی و فرهنگی را دارند.

چالش دیگر «عدم توانایی بر سیاست‌گذاری کلان و بلندمدت» است. از آنجا که خواست مردم باتوجه به شرایط به سرعت تغییر می‌کند، اگر تصمیم‌گیری حداکثری به مردم واسپاری شود آنگاه حاکمیت نمی‌تواند برنامه‌ریزی کلان و بلندمدت داشته باشد؛ چراکه ارزش‌های مردم به شدت متغیر و وابسته به شرایط داخلی و خارجی قابل تغییر و غیرقابل پیش‌بینی است. این امر نسبت به جغرافیای کشور نیز قابل طرح است. تفاوت نگرش‌ها و فرهنگ مردم مناطق مختلف کشور مانع از سیاست‌گذاری کلان برای همه مناطق کشور می‌شود.

### نتیجه‌گیری

در مواجهه با مفاهیم وارداتی از غرب نه باید چنان شیفته شد که نسنجیده آنها را به کار گرفت و نه باید بی‌توجه به آنها بود و از فرصت‌های آنها بی‌بهره ماند؛ بلکه در مواجهه باید جانب احتیاط را گرفت و به نهاد علم فرصت داد تا جنبه‌های مختلف مفهوم را مورد سنجش قرار دهند تا درک موسع‌تری از آن پیدا کنند. این فرصت برای عبور از ضرورت‌های تاریخی، «تعویقی» است که باید در تاریخ انجام داد تا امکان‌های جدید کشف شود. مفهوم حکمرانی جدای از دیگر مفاهیم وارداتی نیست و چنانکه نشان داده شد مفهومی است مانند «تیغ دولبه» هم می‌تواند به شرایط اجتماعی، سیاسی فرهنگی کشور کمک کند و هم می‌تواند چالش‌های جدید بیافریند.

حکمرانی در معنای جدید به‌صورت محدود نه گسترده در کشور به‌واسطه فناوری‌های جدید و سکوها محقق شد. در اتفاقات سال ۱۴۰۱ که منجر به شورش‌های خیابانی شد، نوع مواجهه نهادهای مردمی، ان‌جی‌او (NGO)ها، کسب‌وکارها و... چالش بزرگ این حکمرانی را برای نظام جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت. باین‌حال نهادهای دانشگاهی خطرات این حکمرانی برای اقتدار و دموکراسی مسلط بر کشور را کمتر مورد توجه قرار دادند. توسعه حکمرانی در معنای جدید در ایران قطعاً چالش‌های نظام را در آینده دوچندان می‌کند مگر اینکه اولاً به‌درستی حکمرانی جدید و لوازم و آثار آن را بشناسیم و ثانیاً بتوانیم از فرصت‌ها استفاده و برای چالش‌های احتمالی آن چاره‌اندیشی کنیم.

بنابراین پیشنهاد می‌گردد:

پیشنهاد می‌شود برای اعمال تصمیم‌های متناسب با عقلانیت جدید به مراکز پژوهشی فرصت کافی برای بررسی ابعاد موضوعات داده شود. پیشنهاد می‌گردد برای عملی شدن این امر بر موضوعات بنیادین حکمرانی تمرکز و پروژه‌های پژوهشی در این راستا تعریف شود. پیشنهاد می‌گردد با ایجاد گفتگو میان عقلانیت سوم و عقلانیت جمهوری اسلامی الگوهایی برای عبور از چالش‌ها و استفاده از فرصت‌ها استخراج گردد. پیشنهاد می‌گردد برای این منظور الگوی افزایش مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان؛ الگوی افزایش مسئولیت‌پذیری کارگزاران در قالب قوانین بهینه‌سازی حکمرانی تصویب گردد.

پیشنهاد می‌گردد سامانه‌هایی جهت بهرمندی از مشورت مستقیم با مردم؛ افزایش مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها؛ استفاده از نظرات مردم برای حل مسائل و پاسخ‌گویی مبتنی بر مسئولیت‌پذیری ایجاد گردد.

#### کتابنامه

- خان محمدی، هادی، و خدایپرست، عباس. (۱۴۰۱). نظریه حکمرانی از منظر اندیشمندان. تهران، سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
- عظیمی شوشتری، عباسعلی (۱۳۹۸). ماهیت و شاخص‌های حکمرانی در نظام سیاسی جمهوری اسلامی. پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۷(۱۶)، ۱۲۵-۱۵۵.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۷). تولد زیست سیاست. (رضا نجف زاده، مترجم). تهران، نی.
- مانهایم، کارل. (۱۳۹۲). ایدئولوژی و اتوپیا. (فریبرز مجیدی، مترجم). تهران، سمت.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مک‌گویگان، جیم. (۱۳۸۸). بازاندیشی در سیاست فرهنگی. تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- وبر، ماکس. (۱۳۹۴). اقتصاد و جامعه. (عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، مترجمان). تهران، سمت.



- Booth, Ken. (2007). *Theory of world security*. Cambridge University Press.
- Bryson, John M; Crosby, Barbara C; & Bloomberg, Laura. (2014). Public value governance: Moving beyond traditional public administration and the new public management. *Public administration review*. Wiley Online Library.
- Chhotray, Vasudha; & Stoker, Gerry. (2009). *Governance: From theory to practice*. Springer.
- Denhardt, Janet V.; & Denhardt, Robert B. (2007). *The new public service: serving, not steering*. M.E. Sharpe.
- Fry, Brian R; & Raadschelders, Jos C N. (2013). *Mastering Public Administration: From Max Weber to Dwight Waldo*. CQ Press.
- Hufty, Marc. (2011). Governance: Exploring Four Approaches and Their Relevance to Research. <https://papers.ssrn.com/abstract=2019013>.
- Hughes, Owen E. (2003). *Public Management and Administration*. Palgrave Macmillan.
- Hyden, Goran; Court, Julius; & Mease, Kenneth. (2004). *Making sense of governance: empirical evidence from sixteen developing countries*. Lynne Rienner.
- Katsamunsk, Polya. (2016). The concept of governance and public governance theories. *Economic Alternatives* 2 (2): 133–41.
- Kingsley, J. Donald; & Caldwell, Lynton K. (1945). Political Ends and Administrative Means: The Administrative Principles of Hamilton and Jefferson. *Public Administration Review*, 5 (1): 87.
- Kjaer, A M. (2004). Governance. *Polity Key Concepts in the Social Sciences series*. Wiley.
- Kronsell, Annica; & Bäckstrand, Karin. (2010). *Rationalities and forms of governance: a framework for analysing the legitimacy of new modes of governance*. *Environmental politics and deliberative democracy: Examining the promise of new modes of governance*, 28–46.
- Levitan, David M. (1943). *Political Ends and Administrative Means*. *Public Administration Review*, 3 (4): 353. doi: 10.2307/972314.
- Peters, B Guy; & Pierre, John. (1998). Governance without government? Rethinking public administration. *Journal of public administration research and theory*, 8 (2): 223–43.
- Rhodes, R. A.W. (1996). The New Governance: Governing without Government. *Political Studies*, 44 (4): 652–67.
- Rosenau, James N; & Czempel, Ernst-Otto. (1992). *Governance without government: order and change in world politics*. Cambridge University Press.
- Susen, Simon. (2017). Jürgen Habermas: Between democratic deliberation and deliberative democracy. *The Routledge handbook of language and politics*. Routledge, 43–66.
- Waldo, Dwight. (1952). Development of theory of democratic administration. *American Political Science Review*, 46 (1): 81–103.